

منشأ زیبایی

بررسی مبانی زیبایی‌شناسی
در دیدگاه مولوی



مینا جلالیان
کارشناس ارشد
پژوهش هنر

minaj1333@yahoo.com

انسان موقعیتی ویژه در میان خالق و طبیعت مخلوق دارد؛ فاعل مطلق و خالق معنی نیست، اما واسطه‌ای خودآگاه در معنابخشی به طبیعت و تاویل معناست. نفس ناطقه انسانی به عنوان منشأ علم پیشینی روح و ذوق سلیم، محیط بر عقل و خیال و حس است و ارتباط بین عین و ذهن، آذهان، انسان و خدا را باعث می‌شود. ذوق سلیم، منشأ احساسات ناب بشری و نفس حیوانی، منشأ غرایز زیستی انسان است. کارکرد هنر، تزکیه، تعالی ذوق، هدایت و تعادل غرایز است. روند بسته و پیوسته آفرینش هنری، علاوه بر ارتباط و وحدت ارگانیک عناصر آن (هنرمند- اثر هنری- مخاطب) و ارتباط هر جز، را با کل (معنی) نیز تبیین می‌کند. اثر هنری، تجسم شهود معنی، احساسات متناظر با آن در هنرمند و محصول کنش زیبایی‌شناسانه او، و آغازگر کنش مخاطب و تاویل است که دایره ظهور و عمل معنا را تکمیل می‌کند. صفات زیبایی‌شناسانه، محصول وجود آثار کیفی معنا در روح شناسا و ارزیابی اوست که به اشیایی که آثار کمی همان معنا را دارند منتسب می‌شود و به آنها روح و معنا می‌بخشد.

واژگان کلیدی: معنا، انسان، ذوق، تجربه زیبایی‌شناسانه، صفات زیبایی‌شناسانه، کارکرد هنر (کاتارسیس).

■ مقدمه

برای تبیین مبانی نظری در هنر و زیبایی‌شناسی که با فرهنگ، مذهب و هنر این سرزمین سختیت داشته باشد، و در عین حال بتوان آن را با دانش زیبایی‌شناسی معاصر ارتباط داد، بررسی آثار و اندیشه‌های مولوی یاری‌رسان خواهد بود. عرفان با هنر پیوند نزدیک‌تری از علم و فلسفه دارد. دیدگاه و تفکر عرفانی فراتر از زمان و مکان است، از این رو می‌تواند تاریخ و جغرافیای عالم را در برگیرد و زمینه مشترک دو چشم شرقی و غربی بشر را نشان دهد.

زیبایی‌شناسی که از دهه هجدهم در غرب پدید آمد، تاکنون نتوانسته است برای همه سؤالات و اشکالات در این زمینه پاسخی فراهم کند. به عنوان مثال هنوز بحث در این موارد وجود دارد که آیا احکام ذوقی فرد می‌تواند اعتبار عام داشته باشد؟ نقش و حیطة عمل حس، خیال، عقل و ذوق در تجربه زیبایی‌شناسانه چیست؟ ارتباط این تجربه با عواطف و احساسات چگونه است؟ تأثیر هنر در مخاطب که ارسطو تحت عنوان «کاتارسیس» مطرح نمود چگونه صورت می‌گیرد؟ آیا شرط لازم برای مخاطب بی‌غرضی است؛ چنان که کانت می‌گوید، یا مشارکت همدلانه؛ به زعم گادامر؟ نقش لذت در این تجربه چیست؟ ویژگی ابژه زیبایی‌شناسانه کدام است و اوصاف صفات زیبایی‌شناسانه و بیانی چگونه صورت می‌گیرد؟ آیا این صفات عیثی و حقیقی هستند، یا ذهنی و اعتباری؟

در این مجال اندک کوشش می‌شود تا بر مبنای نظرات مولانا و دیدگاه وحدت‌گرایی وی زمینه‌ای فراهم شود تا بتوان پاسخی برای این سؤالات استنباط نمود.

■ انسان از دیدگاه مولانا

مولانا، انسان‌گرایی تمام‌عیار است، اما انسان از دید او با سوژه دکارتی تفاوت اساسی دارد. مولانا به وحدت حقیقت انسان‌ها باور دارد. هر چند انسان ماهیتی دوگانه دارد که عبارت است از نفس ناطقه و حیوانیت، اما جوهر حقیقی و انسانیت او به نفس ناطقه است و صفات حیوانی عارضی هستند.

عالم انسانی، عالمی خیالی و برزخی میان مجردات معنوی و روحانی و طبیعت مادی است و با هر دو عالم فراتر و فروتر خود از طریق خواس درونی و بیرونی ارتباط دارد. "ویژگی اساسی انسان در میان سایر موجودات، اعم از موجودات مادی و مجردات، در این نکته اساسی است که سایر موجودات همه می‌دانند و آگاهند، اما نمی‌دانند که می‌دانند. تنها انسان است که می‌داند و می‌داند که می‌داند". یعنی قادر به خودآگاهی، تذکر و یادآوری و بالفعل ساختن علم ذاتی روح خویش است.

همچو کتابیست جهان، جامع احکام نهان جان تو سر دفتر آن، فهم کن این مسأله را (غزل ۴۰)

اما نفس ناطقه به علت نزول در عالم ماده و ترکیب با حیوانیت، فعلیت و درخشندگی کامل ندارد. برخلاف سایر موجودات، انسان موجودی تمام‌شده نیست و حقیقت کامل او محقق نشده است. او هر لحظه یک «من» است و ماهیت ثابتی ندارد.

تو به هر صورت که آبی بیستی

که منم این، والله آن تو نیستی (۴-۸۰۴)

این تو کی باشی، که تو آن اوحدی

که خوش و زیبا و سرمست خودی (۴-۸۰۶)

ماهیت انسان در هر لحظه هم‌ارز اندیشه و آگاهی بالفعل اوست که با احساسات و عواطف متناظری که معلول و نشانه آن هستند، همراه است.

ای برادر تو همان اندیشه‌ای

مابقی تو استخوان و ریشه‌ای (۲-۲۷۷)

از دید عرفا، خودشناسی مقدمه ضروری خداشناسی و شناخت جهان است. در موقعیت فعلی، شناخت انسان از خود و جهان

جسمی و روحی به غذایی مناسب خود مایل است. در جینی خون آشام است؛ در نوزادی، شیر می‌خورد و چون دندان او روید به نان و سایر غذاها میل پیدا می‌کند. جان و دل آدمی نیز در ابتدا به ادراک حسی و صورت‌های محسوس وابسته است (جان حیوانی)؛ در مرحله عقلی به ادراک عقلانی و صورت‌های غیر مادی معقول تمایل پیدا می‌کند (جان انسانی)؛ و چنانچه به گنج درون خود دسترسی یابد، نور بی‌رنگ و معنی بی‌صورت غذای اوست که بی‌واسطه در خود می‌یابد (نفس ناطقه یا جان الهی).

کان قدم، نیستان شکر
هم زمن می‌روید و من می‌خورم (۲-۲۴۲۸)
احساس لذت ناشی از برآورده شدن نیازهاست. منشأ همه لذت‌ها جذب معناست و احساس رنج و الم ناشی از عدم

داوری بر اساس ذوق سلیم اعتبار عام و همگانی دارد. ماهیت دوگانه انسان سبب می‌شود که به هر دو عالم؛ یعنی عالم طبیعت و عالم معنا ذوق داشته باشد، اما تکامل و تعالی انسان در راستای زدودن اوصاف حیوانی و فعلیت بخشیدن به اوصاف انسانی و الهی است. اکتفا به شناخت حسی و عقل جزئی و لذت ناشی از آن، ماندن در سطح و ظواهر و گرفتار کثرت و سرگردانی شدن است که نتیجه‌ای جز تنهایی، یأس، اضطراب و پوچی و بی‌معنایی ندارد. معنا و روح زیبایی در دل انسان و صورت و تجسم آن در اشیاء بیرونی است. انسان به واسطه دارا بودن روح که هم زیباست و هم مدرک زیبایی است، می‌تواند زیبایی را تشخیص دهد و چون آثار آن را در اشیاء دید، آن را زیبا بنامد.

دریافت معنا یا معانی ناگوارست. پس لذت و الم یک اصل دارند و آن نیاز است؛ گرسنگی است. مولانا در فیه ما فیه می‌گوید: "...در حقیقت که ترا جذب می‌کند، چیز دیگر نباشد، همان حقیقت باشد که ترا جذب کرد... در حقیقت کشته یکی است اما متعدد می‌نماید. نمی‌بینی که آدمی را صد چیز آرزوست... اما اصلش یکی است؛ اصلش گرسنگی است... نمی‌بینی چون از یک چیز سیر شد، می‌گوید هیچ از اینها نمی‌باید، پس معلوم شد که ده و صد نبود بلکه یک بود" (مولوی، ۱۳۶۰: ۷).

در مرحله ادراک حسی و لذت ناشی از آن، از آنجا که معنا از طریق صورت‌های محسوس مادی دریافت می‌شود، انسان پدیده‌ها و اشیاء و افراد را مسبب لذت و الم و سایر احوالات و احساسات خود می‌شمارد و نسبت به آنها میل یا اکراه دارد. از آنجا که یک معنی (مثلاً زیبایی) در

دیالکتیکی است. این به سبب ماهیت دوگانه انسان و ارتباط او با دو عالم فراتر و فروتر از خود است. انسان در آن واحد نمی‌تواند محیط بر هر دو باشد، بنابراین با چرخش و تغییر جهت مدام موقعیتی دیالکتیکی فراهم می‌شود تا از این طریق معانی را از عالم غیب و صورت‌ها را از عالم شهادت دریابد و تناظر و تناسب آنها را تشخیص دهد و بدین‌گونه موجودات بیرون را معنا کند و به معانی مجرد صورتی درخور ببخشد.

ناطق یا حرف ببند یا غرض
گر به معنی رفت غافل شد ز حرف
کی شود یک دم محیط دو عرض؟ (۱-۱۴۸۳)
پیش و پس یکدم تبیند هیچ ظرف (۱-۱۴۸۵)
بنابراین شناخت و فهم انسان مرتباً تعالی می‌یابد. اما این روند بی‌پایان است، زیرا مورد شناخت بی‌حد است. نور نفس ناطقه است که به عقل و حواس نور می‌بخشد و عقل را عقل و حس را حس می‌کند. به همین دلیل حواس و عقل نمی‌توانند بر آن احاطه یابند و او را بشناسند. شناخت کامل و حقیقی انسان از خود، شناختی شهودی و بی‌واسطه است، نه مفهومی و از جنس تصورات. "انسان هرگز نمی‌تواند بگوید من کی‌ام؛ و هر تصویری که از خود داشته باشد این سؤال مطرح می‌شود که این تصور منم؟ یا این تصور من است؟... [در حقیقت] من نورم. حضور من مفاهیم را مفهوم می‌کند... پس «من»، با لذت روشن و آشکار است. بنابراین چگونه ممکن است چیزی را که با لذت روشن است و روشن‌کننده تصورات و ادراکات است، توسط مفاهیم و تصور روشن کرد؟^۳ اگر انسان تصور خود را از خود، «خود» حقیقی به شمارد و به ادراکات حسی و عقلی اکتفا کند، شناخت خود را از جهان نیز محدود، ناقص و آمیخته با خطا ساخته است. نتیجه آن ماندن در سطح، نگاه کثرت‌گرایانه به جهان داشتن، پذیرش جبر و اختلاف و تنوع نیروها در عالم است که در نهایت به سرگردانی، پوچی و بی‌معنایی، یأس و اضطراب ختم می‌شود. به همین دلیل مولانا می‌گوید عقل را باید پیش مصطفی (وحی) قربانی کرد. سرچشمه وحی و الهام و ذوق چیزی جز روح قدسی و ابدی انسان نیست.

طوطی کاید ز وحی آواز او
اندرون تست آن طوطی نهان
پیش از آغاز جهان آغاز او (۱-۱۷۱۷)
عکس او را دیده تو بر این و آن (۱-۱۷۱۸)
تفاوت مهم و اساسی انسان عالم و خودآگاه نزد مولانا با سوژه شناسا در غرب، در مبدأ و منشأ علم است. منشأ علم نور الهی نفس ناطقه و غیرشخصی است. انسان محل ظهور این علم است؛ بنابراین فرد عالم گرچه فاعل شناسایی است، اما فاعل خودبنیاد نیست. مشاهده می‌شود که با این دیدگاه می‌توان رابطه بین اذهان انسانی و زمینه فهم مشترک و همچنین رابطه میان عین و ذهن را نشان داد. نوری که ذهن با آن می‌شناسد، همان نوری است که اعیان را پدید آورده و در آنها تجلی دارد. اعتبارشناختی و همگانی بودن داوری‌های ذوق سلیم هم فراهم می‌شود، زیرا نفس ناطقه منشأ ذوق و علم پیشینی است.

■ آفرینش هنری

اگر انسان خلیفه خداست، آفرینش‌های هنری او نیز باید تقلید و بازتاب آفرینش خداوند باشد و با همان هدف و مقصود صورت گیرد. در غرب، ارتباط هنرمند، اثر هنری، مخاطب، به این صورت است: هنرمند ← اثر هنری ← مخاطب اما در دیدگاه مولانا به شکل نمودار زیر درمی‌آید:



در نمودار دایره‌ای آفرینش هنری می‌توان ارتباط ارگانیک اجزا و عوامل را با یکدیگر و با کل تبیین نمود و حیطه قوای معرفتی را در ساحت وجودی هم‌ارز آن نشان داد.

■ ارتباط ذوق و لذت و تجربه زیبایی‌شناسانه

دکتر «عبدالحسین زرین‌کوب» در کتاب «سرّ نی» در تعریف ذوق می‌نویسد: «ذوق، وجدان لذت و قوه تمییز بین آنچه مطلوب و مایه التذات است از آنچه نیست، وجد و حالتی که از کشف و تجلی برای سالک دست می‌دهد و تجربه آن وی را از این که به اوهام و هواجس قانع و خرسند شود، باز می‌دارد. همچنین لذتی که از این تجربه و از این وجدان حاصل می‌شود، ذوق و ذوق حضور نام دارد» (زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۱۹۴). بنابراین، ذوق هم قوای است معرفتی از قوای روح و هم حالتی است که از این وجدان پدید می‌آید. حضور و ظهور هر معنا بر دل، حالت و احساسی متناسب با خود را پدید می‌آورد. ذات روح از آگاهی است؛ جاذب و تشنه آن است و از آن می‌بالد و لذت می‌یابد. مزاج و ذوق آدمی در هر مرتبه از تکامل

صورت‌های بسیار تجلی دارد، هر کس بسته به تجربه و تماس و عادت به بعضی صورت‌ها تمایل دارد. بنابراین، کثرت و اختلاف نظر بسیار زیاد است. حتی در یک فرد نیز در طول زمان تغییر می‌کند. مولانا می‌گوید جان‌های حیوانی اتحاد ندارند، زیرا ادراکات حسی محدود ما، ناقص و شخصی‌اند. لذت ناشی از حواس نیز اندک و ناپایدار است. صورت‌ها نیز خیلی زود عادی، تکراری و ملال‌آور می‌شوند. ذوق حسی نمی‌تواند اعتبار همگانی داشته باشد. علاوه بر این، آفت اساسی ادراکات حسی و عقل جزئی که به آنها وابسته است، وهم و تصورات غلطی است که به سبب وجود صورت‌های دروغین و آمیختگی حق و باطل در دنیا به وجود می‌آیند. بدون داشتن معیار و محکی معتبر در درون، تشخیص و ارزیابی آنها ممکن نیست. شناختی که بر اوهام و تصورات غلط استوار باشد، مانند سراب و سایه است. سراب، سیرابی نمی‌آورد و شکارچی سایه‌ها در نهایت دست خالی می‌ماند. صورت‌های دروغین که با محتوا و معنای خود سنخیت ندارند چون اوهامی می‌توانند تأثیرات واقعی در انسان داشته باشند و عواطفی چون لذت و ترس و خشم ایجاد کنند. این تأثیر ناشی از تداعی معنی حقیقی در آدمی است که به اشتباه به صورتی نسبت داده می‌شود که مصداق آن معنا نیست. مانند ترس از ریسمانی که مار پنداشته شده است. وهم، پایدار نیست و با روشن شدن حقیقت، از میان می‌رود و جاذبه صورت‌های دروغین نیز ناپدید می‌شود.

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای مردان خداست (۴-۴۱۴)
داوری بر اساس ذوق سلیم اعتبار عام و همگانی دارد. ماهیت دوگانه انسان سبب می‌شود که به هر دو عالم؛ یعنی عالم طبیعت و عالم معنا ذوق داشته باشد، اما تکامل و تعالی انسان در راستای زدودن اوصاف حیوانی و فعلیت بخشیدن به اوصاف انسانی و الهی است.

حس ابدان قوت ظلمت می‌خورد حس جان از آفتابی می‌چرد (۲-۵۱)
اکتفا به شناخت حسی و عقل جزئی و لذت ناشی از آن، ماندن در سطح و ظواهر و گرفتار کثرت و سرگردانی شدن است که نتیجه‌ای جز تنهایی، یأس، اضطراب و پوچی و بی‌معنایی ندارد.

■ صفات زیبایی‌شناسانه و نحوه انتساب آنها

واکنش در برابر پدیده‌ها به دو عامل بستگی دارد: انسان و شیء زیبا. ظهور و تجلی یک معنا، مانند زیبایی، آثار کمی و کیفی در صورت‌های مادی و در دل انسان پدید می‌آورد. آثار زیبایی در اشیاء مادی محسوس عبارتند از تناسب، تعادل، توازن، هماهنگی و وحدت ارگانیک اجزاء. آثار زیبایی بر روح انسان، تعادل و هماهنگی قوا، و احساس رضایت و لذت است. از آنجا که روح انسان از مرتبه وجودی بالاتری نسبت به طبیعت مادی برخوردار است، تجلی زیبایی بر آن شدیدتر بوده و آثاری که پدید می‌آورد غیرمادی و معنوی است. آثار زیبایی در درون به منزله روح و جان آثار زیبای مادی به شمار می‌رود. مولانا می‌گوید آثار حقیقی در دل اند و آنچه در بیرون است، آثار آثار دل است؛ یعنی جسم آن.

گفت آثارش دل است ای بوالهوس آن برون آثار آثارست و بس (۴-۱۳۶۲)

بنابراین معنا و روح زیبایی در دل انسان و صورت و تجسم آن در اشیاء بیرونی است. انسان به واسطه دارا بودن روح که هم زیباست و هم مدرک زیبایی است، می‌تواند زیبایی را تشخیص دهد و چون آثار آن را در اشیاء دید، آن را زیبا بنامد. پس صفات زیبایی‌شناسانه هم برون‌خودی (عینی) هستند و هم درون‌خودی (ذهنی) زیرا نتیجه و آثار تجلی یک معنا بر دو مرتبه وجودی (ذهن و عین) است. شرط درست بودن این انتساب، قابلیت انسان و قابلیت شیء در ظهور آثار کیفی و کمی معناست.

صورت رفعت بود افلاک را معنی رفعت روان پاک را (۱-۵۸۹)

تجلی معنا بر دل با احساسات و عواطف متناظری همراه است و احساسات و عواطف انسانی از امور وجدانی بوده و با لذات محسوس‌تر از هر وسیله و زبانی هستند که می‌خواهد آنها را بیان و آشکار کند. پس هر نوع بیانی آنها را در حجاب می‌برد. مولانا در «فیه ما فیه» می‌گوید: "... این را وجدانی گویند که از محسوس ظاهرتر است. مثلاً گرسنگی و تشنگی و غضب و شادی و سردی و شیرینی و تلخی در طعام‌ها محسوس‌اند و لیکن از محسوس ظاهرتر است" (مولوی، ۱۳۶۰: ۲۳۰).

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن (۱-۱۱۲)

صفات بیانی ذاتی اشیاء نیستند، بلکه حاصل داوری انسان‌اند. بیان احساس به معنی آشکار و محسوس ساختن محسوسات باطنی است. صفات و کیفیات معنا در دل است و احساسات متناظری را پدید می‌آورد. فراقکتی احساسات به اشیاء بیرونی به معنی روح بخشیدن به آنهاست. فرم و ساختار جسم باید متناسب با معنی و عملکرد روح باشد.

شد مناسب عضوها و ابدان‌ها شد مناسب وصفها با جان‌ها (۳-۲۷۷۳)

■ تصفیه و تزکیه عواطف (کاتارسیس) در تجربه زیبایی شناسانه

حقیقتاً در تجربه زیبایی شناسانه چه روی می‌دهد؟ این موضوعی است که از زمان ارسطو تاکنون مورد بحث و توجه بوده است. مولانا از کیمیایی سخن می‌گوید که می‌تواند مس وجود آدمی را تبدیل به طلا کند. به نظر وی مصاحبت و تأثیر سخن ابناء و اولیاء و ابدال چنین تأثیری دارد. تذکر و تصفیه باطن و زدودن اوصاف عارضی می‌تواند گوهر وجود آدمی را هویدا کند. می‌توان گفت این کار از هنر هم برمی‌آید. ماهیت آدمی پنهان است و در اثر تحریکات درونی و بیرونی به صورت احوالات و عواطف و عکس‌العمل‌ها آشکار می‌شود.

حق تعالی گرم و سرد و رنج و درد
خوف و جوع و نقص اموال و بدن

همواره میان نیازها و خواسته‌های نفسانی و مادی انسان با نیازها و امیال روحی او کشمکش وجود دارد. از آنجا که در دنیا، نفس در خانه خود و عقل و روح غریب هستند، نفس قدرت بیشتری دارد و ذوق انسان متمایل به ظاهر و لذت‌های حسی است. اما باید این ذوق به سوی لذت‌های معنوی هدایت شود. رو آوردن به معنی، شیرین نیست، همچنان که شنیدن سخن حق تلخ است. هنر می‌تواند با ایجاد فاصله مناسب و شگردهای خود معانی و احساسات ناب را از طریق صورت‌های محسوس مناسب و تأثیرگذار به مخاطب القا نماید. تجربه اثر هنری، نه مانند تجربه مستقیم است که انسان در آن بازیگر است و مجال تماشاگری و تأمل ندارد و نه مانند تجارب علمی، انسان از موضوع و محل و محصول تجربه جداست.

ز آن حدیث تلخ می‌گویم ترا
تا ز تلخی‌ها فرو شویم ترا (۳-۴۱۹۳)

ز آب سرد انگور افسرده رهد
سردی و افسردگی بیرون نهد (۳-۴۱۹۴)

«حدیث» تلخ شنیدن یا تجربه مستقیم تلخی تفاوت دارد. به این ترتیب تغییر ماهیت ذوق، اوصاف، عواطف و غرایز به سوی تعالی اتفاق می‌افتد.

حرص، اندر عشق تو فخرست و جاه
حرص، اندر غیر تو ننگ و تباہ (۳-۱۹۵۵)

وصف سنگی هر زمان کم می‌شود
وصف لعلی در تو محکم می‌شود (۵-۲۰۴۱)

نار بودی، نور گشتی ای عزیز
غوره بودی، گشتی انگور و مویز (۴-۳۴۲۱)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

■ نتیجه‌گیری

دیدگاه زیبایی شناسانه مولانا متکی به هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی اوست. انسان به سبب موقعیت ویژه خود در عالم آفرینش شناسنده خود و عالم است. خودشناسی در آینه اعیان و اذهان صورت می‌گیرد و شرط ضروری آن تصفیه و تزکیه باطن است. در تجربه زیبایی شناسانه ابتدا احساس و تأثیرپذیری و کشف و شهود است، آنگاه تأمل و شناخت و ارزیابی صورت می‌گیرد و سپس فرافکنی می‌شود پیوستگی دایره آفرینش این امکان را فراهم می‌کند تا بتوان وحدت هنر و ارتباط ارگانیک هنرمند، اثر هنری و مخاطبان را نشان داد و تبیین نمود.

پی‌نوشت

۱- برگرفته از مقاله حکمت (حکمت اشراق).

۲- همان.

منابع

- حکمت (حکمت اشراق)، گفتگو با دکتر غلامحسین دینانی، روزنامه اطلاعات شماره ۲۴۵۲۹، پنجشنبه ۸ مرداد ۱۳۸۸.
- زرین کوب، عبدالجسین (۱۳۶۴) سرّ نی، انتشارات علمی، تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۵) مثنوی معنوی، براساس نسخه قویبه و مقابله با تصحیح و طبع نیکلسون، تصحیح و مقدمه و کشف‌الایات از قوام‌الدین خرمشاهی، انتشارات ناهید، تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۵) کلیات شمس تبریزی، امیرکبیر، تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۰) قیه مافیه، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران.